



اشاره: جامعه ایران در سال‌های اخیر تحت تاثیر جهانی شدن، تغییرات زیادی را تجربه کرده است. خانواده به مثابه بنیادی‌ترین نهاد تشکیل‌دهنده جامعه نیز با انتقال از صورت گسترده به هسته‌ای، خصوصیات تازه‌ای پیدا کرده است. جهانی شدن بویژه در بعد فرهنگی اگس‌ترش فرهنگ غربی در سراسر جهان و کمرنگ شدن مرزهای بین فرهنگی با به اشاعه مولفه‌هایی چون لیبرالیسم، فردگرایی و دنیاکرایی از طریق وسائل ارتباط جمعی انجامید و در نتیجه این امر، مولفه‌های فرهنگی از جمله فرزندآوری دچلر تغییر و تحول شد. در واقع رسانه‌های جمعی با به تصویر کشیدن جلوه‌های تجملی و فانتزی از زندگی، منجر به افزایش توقعات، نیازها و آمال افراد شده‌اند. سبک زندگی غربی به‌عنوان سبک ایده‌آل و مطلوب زندگی به طرق مختلف در رسانه‌های دیداری- شنیداری، مستصمرا بازنمایی می‌شود. در نتیجه خانواده‌ها تحت این بازنمایی‌ها و القانات فرهنگی، فرزند بیشتر را مانعی در برابر رفاه دنیوی می‌دانند. «در عصر جهانی شدن، عوامل اقتصادی فیزیکی، بازسازی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از راه دگرگون کردن روش اندیشه مردمان، خانواده‌گرایی و گرایش به فرزند را کم‌ارزش و آینده‌نگری فردی و گرایش به زندگی مادی را که در آن آسایش و شادکامی از برتری بیشتری برخوردار است نیرومند و پرتوان ساخته است.»^(۱) بدین ترتیب «امروز فرزندآوری، منجر به افزایش وابسته به شرایط اقتصادی یا سواد و بی‌سوادی نیست بلکه تا حد زیادی متأثر از نگرش‌ها، افکار و عقاید فرامادی گرایانه و فردگرایانه نیز هست.»^(۲)

از آغاز شکل‌گیری تفکر کنترل جمعیت، زنان و رفتار تولید مثل آنها مقصد اصلی سیاست‌های کنترل موالید بوده است. بیشترین تمرکز سیاست‌های کنترل جمعیت بر زنان، نگرش‌ها و دیدگاه‌های آنها پیرامون تعدد فرزندان و تلاش برای جهت‌دار کردن آن بوده است. این امر بویژه در نیمه دوم قرن ۲۰ شدت بیشتری پیدا کرد و بسیاری از کشورهای جهان به برنامه‌های گفتمان کنترل جمعیت پیوستند که در هر برهه از زمان با شعارهای خاصی در عرصه سیاست دولتها و حوزه‌های عمومی جوامع ظاهر می‌شد. اعمال سیاست‌های کنترل موالید موجب تغییرات شگرفی در ساختار جمعیتی جوامع شد که از مهم‌ترین آنها می‌توان به انتقال باروری اشاره کرد. یعنی انتقال از باوری کل سطح بالا، به باروری کل سطح جایگزین و زیرجایگزین. این تغییر شگرف با مدت زمان‌های مختلف و کیفیت‌های گوناگون در کشورهای مختلف جهان اتفاق افتاد.^(۳)

کشور ایران در چند دهه اخیر تحولات جمعیتی بی‌سابقه‌ای را تجربه کرده است. برنامه‌های تنظیم خانواده و کاهش باروری در ایران، از اوایل دهه ۵۰ شکل گرفت. بعد از انقلاب این برنامه متوقف شد

و نرخ باروری افزایش یافت. افزایش نرخ باروری در سال‌های اولیه انقلاب به حدود ۷ فرزند در هر خانواده، طی سال‌های ۵۹ و ۶۰ رسید. از سال ۶۵ به بعد، باروری کل کشور مجددا کاهش یافت و سیاست‌های جمعیتی از سوی دولت پیگیری شد. در سال‌های اخیر، در بسیاری از استان‌ها و مناطق شهری و روستایی میزان باروری به سطح جایگزین و زیر سطح جایگزین رسیده است. منظور از باروری جایگزین، سطحی از فرزندآوری است که در آن «یک نسل از زنان، تنها آن تعداد فرزند به دنیا می‌آورند که برای جایگزینی خود و والدیشان کافی است که برابر ۲/۱ فرزند برای هر زن است.» میزان باروری کل هم در مناطق شهری و هم در مناطق روستایی از روندی کاهشی برخوردار بوده و به عبارتی نرخ باروری در نقاط شهری و روستایی به هم نزدیک شده است. همچنین سن داشتن فرزند اول افزایش یافته است و زنان شهری، تحصیل‌کرده و شاغل و طبقه اجتماعی- اقتصادی بالا، در این تأخیر پیشقدم بوده‌اند. در این رابطه «گیدنز» معتقد است کاهش تعداد فرزندان هسر خانواده به ۲/۱ کمترین میانگین در طول تاریخ بشری است. وی عصر حاضر را «عصر طلایی فرزند» یا «فرزند عزیز» می‌نامد و معتقد است امروز داشتن فرزند بیشتر یک تصمیم عاطفی است.

■ **تحولات فرزندآوری حاصل عوامل اجتماعی (کلان) و فردی (خرد) است**
فرزوری به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی می‌تواند در ۲ سطح مورد بررسی قرار گیرد: در سطح کلان میزان تاثیر عوامل محیطی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی بر باروری و در سطح خرد میزان تاثیر عوامل درونی نظیر انگیزه‌ها، آرزوها، وجهه نظر و گرایش‌های فردی بر رفتار باروری.^(۴)

«در ابتدا گمان بر این بود که انتقال جمعیت به علت توسعه اقتصادی و اجتماعی است و عامل فرهنگ در نظریه سنتی انتقال جمعیت مطرح نبود. با مطالعات متعددی که در کشورها با عنوان بازنگری جمعیتی صورت گرفت، مسلم شد آرزو‌ها و هنجارهای فرهنگی سهم بسزایی در انتقال جمعیت در کشورها دارند و فرهنگ می‌تواند عامل تعیین‌کننده و هدایت‌کننده انتقال جمعیت به شمار آید. برخی نظریه‌پردازان نیز بر این باورند متغیر تعیین‌کننده سطوح باروری نکاحی، برخلاف آنچه تاکنون بیشتر به وسیله کلاسیک‌ها و نئوکلاسیک‌ها گفته شده، متغیرهای فرهنگی است.»^(۵) نوگرایان معتقدند نوسازی و مدرنیته به تغییر تفکرات و سبک زندگی انسان‌ها و کمرنگ شدن آرزش خانواده منجر شده است. سبک زندگی شهری منجر به مواجهه بیشتر با وسائل ارتباط جمعی و در نتیجه تقویت روحیه مصرف‌گرایی شده است. این عوامل در کنار رواج تفکر پرزرنه سودن فرزندآوری، به از بین رفتن ارزش‌های مربوط به داشتن فرزند زیاد بر

افراد می‌انجامد. همچنین رواج وسائل پیشگیری از بارداری در سطح جوامع، همچون عقیم‌سازی، سقط جنین و… در جلوگیری از تولد فرزندان ناخواسته نقش بسزایی دارد. در پژوهش‌های داخلی، عواملی همچون مشکلات اقتصادی، افزایش سن ازدواج، تغییر موقعیت زنان در خانواده، رواج روش‌های پیشگیری از بارداری، مدیریت بدن، خودحفاظتی روانی-عاطفی، توانمندسازی اجتماعی و کم‌فرزندی بازاندیشانه از جمله عوامل موثر بر تحولات فرزندآوری شناخته‌شده‌اند.

اقتصاد: در گذشته، بویژه در جوامع کشاورزی فرزندان در تقویت اقتصاد خانواده نقش بسزایی داشتند اما امروز نه‌تنها نقش‌چندانی در افزایش درآمد خانواده ندارند که هزینه‌های زیادی درباره آموزش و تحصیلات فرزندان، بر خانواده تحمیل می‌شود. اما «این بدین معنا نیست که زوجین در صورت داشتن وضعیت بهتر اقتصادی، تمایل به داشتن فرزند بیشتری داشته باشند. به نظر آنان موضوع تربیت فرزند از اهمیت بسزایی برخوردار است.»^(۶) به طوری که با بهبود وضعیت اقتصادی، آمال و آرزوهای اقتصادی نیز بیشتر می‌شود.

افزایش سن ازدواج: یکی از عوامل بسیار موثر بر باروری، سن ازدواج است. هرچه سن ازدواج پایین‌تر باشد، مدت زمانی که زن در معرض باروری قرار می‌گیرد، بیشتر است، برعکس افزایش سن ازدواج تأثیری منفی بر باروری دارد. همچنین زنانی که در سنین بالاتر ازدواج می‌کنند کنترل بیشتری بر رفتار باروری خود دارند.

دسترسی به خدمات تنظیم خانواده: دسترسی به خدمات تنظیم خانواده یکی از مهم‌ترین راه‌های کنترل باروری است. عدم آگاهی و دسترسی زنان به وسائل تنظیم خانواده در گذشته از جمله عوامل موثر بر نرخ بالای باروری بوده.^(۷)

تغییر موقعیت زنان در خانواده: تغییر نقش‌های جنسیتی زن (خانه‌داری) و مرد (نشان‌آوری) و مساوات‌طلبانه شدن روابط میان ۲ جنس نیز باعث شده است نگرش‌هایی همچون خانه‌دار بودن زن و وظیفه تولید مثل و تربیت فرزند و… به طور کلی زیر سوال برود. در جامعه امروز «بهاد خانواده به هیچ‌وجه آن قداست‌خاص دوران ماقبل صنعتی و مدرن را ندارد. در نتیجه امروز زنان چندنان خود را مکلف به فرزندآوری و تربیت آن نمی‌بینند و برای خود نقش‌ها و وظایف جدیدی قائل هستند که در راستای توسعه و پیشرفت فردی آنان می‌باشد. به بیان دیگر، امروز زنان فراتر از حوزه خصوصی و نقش مادری و همسری نقش برعهده می‌گیرند و منابع هویت‌ساز آنان گوناگون و زیاد شده است.»^(۸) همچنین نقش زنان در خانواده برنگ‌تزن شده و از اقتدار بیشتری در حوزه تصمیم‌گیری برخوردار شده‌اند. فرزندآوری عرصه‌ای است که زنان بیش از هر عرصه دیگری در آن می‌توانند تصمیم‌گیری کنند.

راه‌های پیشگیری از بارداری: امروز سقط جنین در بسیاری کشورها به‌عنوان راهی برای پیشگیری از بارداری‌های ناخواسته به رسمیت شناخته شده است. اگر چه در کشور ما سقط جنین از مشروعیت قانونی برخوردار نیست، با این حال درصد قابل توجهی از زنان به منظور کنترل باروری و جلوگیری از تولد فرزند به این روش روی می‌آورند. به نظر می‌رسد بخش خصوصی در این زمینه فعالیت زیادی دارد.

مدیریت بدن: یکی از دلایلی که زنان امروزی تمایل کمتری به فرزندآوری نشان می‌دهند، بحث‌های مربوط به سلامت جسمانی و تناسب اندام است. این تفکر در ذهن زنان وجود دارد که فرزندآوری متعدد منجر به از بین رفتن تعادل، سلامتی جسم و تناسب اندام خواهد شد. با توجه به نقش بدن در دنیای مدرن و نمایشی شدن جوامع، حفظ زیبایی بدن بین افراد جامعه و بویژه زنان که غالباً براساس ویژگی‌های ظاهری‌شان مورد قضاوت قرار می‌گیرند، اهمیت فراوانی پیدا کرده است.

خودحفاظتی روانی- عاطفی: تربیت و بزرگ کردن فرزند، بر روانی و عاطفی سنگینی بر والدین بویژه

مروری بر دلایل کاهش فرزندآوری بین زنان ایرانی

بحران مادری

- فاطمه حمزه‌لوی***

مادران تحمیل می‌کنند. این دغدغه‌های فکری، روانی و عاطفی بویژه درباره زنان شاغل و زنانی که به هر نحو حضور اجتماعی فعالی دارند، بیشتر مصداق می‌یابد. «دغدغه زنان برای داشتن نوعی آرامش روانی و عاطفی در زندگی روزمره و نیز آگاهی از مشکلات عاطفی بالقوه‌ای که فرزندان ممکن است در آینده برای‌شان داشته باشند باعث شده در مورد تعداد اندک فرزندان‌شان به نوعی قناعت برسند»^(۹)

توانمندی اجتماعی: توانمندی اجتماعی به معنای تمایلات روانی و اجتماعی زنان برای حضور در جامعه و بازنمایی خود به‌عنوان زنان امروزی است. این مقوله در زنان شاغل، با هدف حمایت از موقعیت شغلی خود و در زنان تحصیل‌کرده بیکار یا خانه‌دار، با تفکر «احتمال دستیابی» به یک شغل یا «شکان ادامه تحصیل» منجر به کم‌فرزندآوری می‌شود. زنان خانه‌دار نیز به منظور حضور در اماکن عمومی و دستیابی به وجهه اجتماعی در رقابت با زنان شاغل یا زنان طبقات بالاتر، کم‌فرزندی را پیشه می‌کنند. این عقیده که «چه دست و پای تو را برای حضور در خارج منزل می‌بندد»، نشان‌دهنده اهمیت حضور اجتماعی برای زنان امروز است. همچنین این زنان بر رسیدگی به فرزندشان بسیار تاکید دارند و معتقدند باید تا حد توان امکانات را برای‌شان فراهم کرده و به شکوفایی استعدادهایشان کمک کنند.

در واقع برخورداری فرزندان از امکانات گوناگون از قبیل شرکت در کلاس‌های مختلف علمی، هنری، ورزشی و شکوفایی و رشد آنان، منجر به ارتقای پایگاه اجتماعی مادران نیز می‌شود.

کم‌فرزندی بازاندیشانه: «یکی از اساسی‌ترین محورهای مشاهده‌شده در پژوهش، مفاهیم و معانی مرتبط با بازاندیشی در تولید مثل است. در اینجا زنان مشارکت‌کننده نشان داده‌اند با تفسیر از شرایط و نیروهای حاکم در فرهنگ و جامعه، به طور بازاندیشانه کنش کم‌فرزندآوری را اتخاذ کرده‌اند.»^(۱۰) بازاندیشی یکی از ویژگی‌های دنیای مدرن است. با توجه به این مفهوم زنان امروزی عقل‌گرا شده و سعی دارند همه جواب را در نظر بگیرند سپس اقدام به فرزندآوری- بویژه پس از فرزند اول و دوم- کنند. در واقع مفهوم بازاندیشی، مقولات یادشده را نیز دربرمی‌گیرد یعنی مدیریت بدن، توانمندی اجتماعی و خودحفاظتی نیز دیل مفهوم بازاندیشی معنا پیدا می‌کند. «بازاندیشی در تولیدمثل گویای شکل‌گیری یک وضعیت ذهنی و عینی جدید در زندگی زنان این جامعه است که به نظر خودشان شرایط را ارزیابی کرده سپس به تولید مثل و فرزندآوری اقدام می‌کنند و این نکته مهمی است. البته زنانی هم هستند که به واقع دوست دارند فرزندان بیشتری داشته باشند اما شرایط اجتماعی، اقتصادی و خانوادگی آنها را وادار به کم‌فرزندآوری می‌کند. حتی در این صورت هم ما با نوعی بازاندیشی در شرایط برای انجام دادن کنش مورد نظر روبه‌رو هستیم.»^(۱۱)

■ **کاهش فرزندآوری زنان، بیش از هر چیز در جهت خودحمایتی است**
«تیجه در کلیت پدیده فرزندآوری زنان مشاهده می‌شود مفهومی به نام خودحمایتی است. یعنی زنان در کم‌فرزندآوری بیش از هر چیزی حمایت از خود به‌عنوان یک زن را مدنظر دارند، یعنی در کنش تولید مثل که اصولاً فرآیند پیشگیری از ببارداری را نیز شامل می‌شود هدف آنها حمایت از شرایط فیزیکی، اجتماعی و روانی و در نهایت توانمندسازی خودشان است. حتی وقتی سخن از توانمندی فرزندان است به این بعد از حمایت یعنی حمایت از وجود اجتماعی و روانی و فیزیکی خود توجه دارند و توانمندی فرزندان‌شان را نیز بعدی از توانمندی خود تلقی می‌کنند. به عبارتی کیفیت و توانمندی فرزندان را شاخصی از توانمندی خود می‌دانند و با داشتن فرزندی توانمند، پایگاه اجتماعی بالاتری برای خود متصورند.»^(۱۲)

این خودحمایتی از یکسوریشه در فضای فرهنگی سطح جامعه بویژه در ۲۰ سال گذشته دارد، یعنی زمانی که کم‌فرزندی تشویق شد و به صورت

یک گفتمان درآمد و از سویی متأثر از مولفه‌های فرهنگی جهانی از جمله فردگرایی و توجه به رفاه است. به این ترتیب کم‌فرزندی به یک پرستیژ اجتماعی تبدیل شده است و این امر در بین زنان اعم از شاغل و غیرشاغل، باسواد و بیسواد و شهری و روستایی به طور همسان مشاهده می‌شود. تمام مولفه‌های بیان‌شده، در اصل مربوط به خودحمایتی است. مثلاً مفهوم توانمندی اجتماعی که به منظور دستیابی به شغل، تحصیلات و بهره‌مندی از امکانات موجود در عرصه‌های مادی و غیرمادی است در واقع به منظور بازتعریف زنان از خود به‌عنوان زنی است که به حضور در اجتماع اهمیت می‌دهد و مانند زنان گذشته نیست. مسلماً دارا بودن فرزندان زیاد، با این قضیه همخوانی ندارد و بنابراین به منظور دستیابی به توانمندی اجتماعی، زنان سیاست کم‌فرزندآوری را در راستای حمایت از پایگاه اجتماعی خود در پیش می‌گیرند. «تمایل به حمایت از خود در میان زنان تا بدانجاست که مدیریت بدن و حفظ ریخت و فرم اندام نیز به‌عنوان یک دغدغه برای آنها مطرح است و این امری است که در گذشته جایگاهی در پیوند با محبت فرزندآوری نداشت.»

به طور کلی در سایه جهانی شدن و نفوذ فرهنگ غربی در جوامع گوناگون، زنان از گفتمانی مشترک در زمینه فرزندآوری برخوردار شده‌اند. گفتمانی که آنها را به رشد فردی از طریق تقویت حضور اجتماعی تشویق می‌کند و ایده فرزند کمتر و رفاه بیشتر را مطرح می‌کند. براساس این گفتمان و آگاهی مشترک، زنان الگوهای رفتاری و شیوه‌های واحدی را در زمینه باروری اتخاذ کرده‌اند. «روی هم رفته می‌توان گفت کاهش باروری به طور عمده بازتابی از نظم اخلاقی در حال تغییر در جامعه است. امروز شمار زیادی از افراد، تصمیم‌های باروری فردی خود را بر حسب باورها و دیدگاه‌های خود اخذ می‌کنند یعنی تغییر در رفتار باروری ارتباط نزدیکی با تغییر در نظام‌های ارزشی افراد دارد. فرض اساسی این است که زوج‌ها و افراد تنها به این دلیل دارای بچه می‌شوند یا نمی‌شوند که نیازهای خصوصی و شخصی خود را برآورده سازند.»^(۱۳) بر این اساس می‌توان پیش‌بینی کرد زمانی که زنان و مادران احساس کنند با حضور فرزند هويت، آرزوها و امیال شخصی‌شان به خطر می‌افتد گرایش به فرزندآوری در آنان کاهش می‌یابد. با این تفاسیر و با توجه به کم‌رنگ شدن نگرش‌های سنتی، برنامه‌های تشویقی دولت در زمینه فرزندآوری تاثیر چندانی بر افزایش نرخ باروری نخواهد داشت.

■ **دانشجوی کارشناسی ارشد مطالعات زنان دانشگاه الزهراء(س)**
بهنوش

۱- عنایت، حلیمه و پرنیان، **لیلا، مطالعه رابطه جهانی شدن فرهنگی و گرایش به فرزندآوری، فصلنامه علمی- پژوهشی زن و جامعه، سال ۴، شماره ۲،ص ۱۱۱**

۲- سیفی، غلامعلی(۱۳۸۹). **آزادی اراده و سلب توانایی باروری، فصلنامه باروری و ناباروری، دوره ۱۱، شماره ۴،ص ۲۱۱**

۳- محمودیان، حسین و رضایی، **مهسدی (۱۳۹۱)، زنان و کنش کم‌فرزندآوری، مطالعه موردی زنان کرد، فصلنامه شورای فرهنگی- اجتماعی زنان و خانواده، سال ۱۴، شماره ۵۵، صص ۱۷۵-۱۷۴**

۴- **عباسی شوازی، محمدجلال؛ مک‌دونالد، پیتز؛ حسینی چاووشی، میمنت و کاوه‌فیروز، زینب (۱۳۸۱)، نامه علوم اجتماعی، شماره ۲۰،ص ۱۹۶**

۵- **عنایت و پرنیان،ص ۱۱۵**

۶- **عباسی شوازی و همکاران، ص ۱۸۴**

۷- **همان، ص ۱۹۰**

۸- **عنایت و پرنیان، ص ۱۲۰**

۹- **محمودیان و رضایی، ص ۱۹۸**

۱۰- **همان، ص ۲۰۲**

۱۱- **همان، ص ۲۰۵**

۱۲- **همان، صص ۲۰۸-۲۰۷**

۱۳- **عنایت و پرنیان، ص ۱۲۰.**

جدایی اصلاحات از اعتدال

انگیزه‌ها و عوامل

علی‌اکبر عباسی:هرچندبعداز خرداد ۹۲ و باوری کار آمدن دولت یازدهم، اصلاح‌طلبان تلاش‌های زیادی کردند تا پیروزی «حسن روحانی» را به نام خود ثبت و اینگونه نامود کنند که روحانی پیروزی‌اش در انتخابات رامدیون آنهاست؛اما در همان زمان هم، قابل‌پیش‌بینی بود که ائتلاف افراطیون دوم‌خردادی با فردی با سابقه

سیاسی حسن روحانی نمی‌تواند دوام زیادی داشته باشد. این‌روزها و در آستانه انتخابات مجلس شورای اسلامی، شکاف‌ها بین اصلاح‌طلبان و حامیان دولت یازدهم شدت گرفته و زمزمه‌های جدایی آنها هرازگاهی از رسانه‌های ۲ طرف به گوش می‌رسد. جدایی‌ای که البته ممکن است هزینه‌هایی را برای هر ۲ طرف به همراه داشته باشد؛ اما به نظر می‌رسد مجموعه‌ای از عوامل و انگیزه‌ها، این جدایی را اجتناب‌ناپذیر کرده است. در واقع انگیزه‌هایی در دولت وجود دارد که آنها را به سمت جدا کردن مسیرشان از اصلاح‌طلبان سوق می‌دهد و عواملی هم هست که موجب جدایی اصلاح‌طلبان از دولت می‌شود. البته نکته قابل‌توجه این است که در فرآیند جدایی، موقعیت برای هر ۲ جریان یکسان نیست؛ چراکه به نظر می‌رسد دولتی‌ها علاقه بیشتری دارند تا مسیرشان را از اصلاح‌طلبان جدا کنند، اما شرایط برای اصلاح‌طلبان به مراتب سخت‌تر است. عواملی که فاصله گرفتن اصلاح‌طلبان از دولت را موجب‌می‌شود:

۱- عدم تناسب روحیه و خاستگاه سیاسی دولت و شخص رئیس‌جمهور با روحیات و منش سیاسی اصلاح‌طلبان از جمله عواملی است که موجب جدایی حسن روحانی فرد موردنظر اصلاح‌طلبان بنامند. این مساله بویژه با توجه به اولویت‌های متفاوت ۲ جریان، قابل توجه است. به طوری که اولویت روحانی و طیف سیاسی وی مسائلی مانند توسعه و سیاست خارجی است، اما اولویت اصلاح‌طلبان مسائلی مربوط به سیاست داخلی و فرهنگی است.

۲- عدم برآورده شدن مطالبات اصلاح‌طلبان توسط دولت روحانی از دیگر عواملی است که انگیزه آنها جهت جدایی از دولت را افزون می‌کند. در واقع هرچند روی کارآمدن دولت یازدهم موجب شد، اصلاح‌طلبان از انزویابی که در گذشته به آن دچار بودند تا حدی خارج شوند؛ اما آنها معتقدند روحانی آنگونه که باید به خواسته‌ها و مطالبات‌شان توجه نکرده و خواسته‌هایشان از این دولت برآورده نشده است.

۳- **انتقاد اصلاح‌طلبان به اینکه دولت یازدهم فاقد پایگاه اجتماعی مستقل است و روحانی برای موفقیت‌های آینده‌اش به اصلاح‌طلبان نیاز دارد، عامل دیگر موثر در این روند است. در واقع این نوع نگاه اصلاح‌طلبان به دولت موجب شده تا آنها در قبال دولت سهیم‌خواهی داشته باشند و به تبع آن بیش از پیش موجب فاصله گرفتن آنها از دولت شود.**

۴- اما یکی از مهم‌ترین عواملی که موجب شده تا جریان اصلاحات از دولت روحانی بیشتر فاصله بگیرد، عملکرد ناکارآمد دولت در ۲/۵ سال گذشته بویژه در عرصه اقتصادی و معیشتی است. عملکرد دولت یازدهم به‌گونه‌ای نبوده است که بتوان از آن دفاع کرد و در موضوع از جمله عواملی است که موجب شده جریان اصلاحات فاصله خودش را با دولت حفظ کند؛ چراکه اصلاح‌طلبان معتقدند، نباید هزینه ناکارآمدی‌های دولت را آنها بپردازند و به دنبال این هستند تا خود را از ضعف‌های دولت تبرئه کنند.

اما مجموعه‌ای از عوامل نیز وجود دارد که انگیزه‌هایی را در دولتی‌ها ایجاد کرده تا نسبت خودشان را با اصلاح‌طلبان مشخص کنند.

۱- زیاده‌خواهی و سهیم‌خواهی‌های اصلاح‌طلبان از دولت: از جمله عواملی است که موجب ناراضیاتی دولتی‌ها شده و آنها را به این نتیجه رسانده که بیش از این نباید به اصلاح‌طلبان میدان بدهند.

۲- نوع کنش سیاسی اصلاح‌طلبان و عملکرد افراطیونگه این طیف سیاسی و سبک مواجهه آنها با حاکمیت، عامل دیگری است که روحانی و دولتش را جهت فاصله گرفتن هرچه بیشتر از جریان اصلاحات اقناع می‌کند.

۳- حسن روحانی به‌خوبی تنش‌ها و اقدامات افراطی اصلاح‌طلبان را به یاد دارد و می‌داند کسائی که زمانی طرح عبور از خاتمی را طرح کردند، قرار نیست تا آخر با روحانی بمتانند. سابقه اصلاحات و نوع مواجهه آنها با هاشمی رفسنجانی موجب شده تا روحانی هیچ‌گاه به این طیف اعتماد نکند و حسن روحانی به‌خوبی نسبت به این موضوع واقف است که تمسک امروز اصلاح‌طلبان به وی و دولتش نه از روی اعتقاد که از روی استیصال این جریان است و اگر زمانی آنها از وضعیت بحران‌زده کنونی خارج شوند، دیگر قرار نیست برای روحانی و امثال وی تره خرد کنند.

۴- دولت یازدهم و حسن روحانی به دنبال شرایطی هستند که در بستر آن شرایط، بتوانند اهداف موردنظر‌شان را پیش ببرند، لذا شخصیت و منش سیاسی فردی چون «علی لاریجانی» و بویژه سابقه عملکرد وی در مجلس در جریان تصویب برجام، روحانی را به این نتیجه رسانده که فردی چون او بیش از هر کس دیگری می‌تواند دولت یازدهم را در اجرای برنامه‌هایش یاری کند.

۵- و نکته مهم اینکه، حسن روحانی به‌خوبی از شرایط بحرانی این روزهای اصلاح‌طلبان آگاه است و می‌داند در شرایط کنونی، اوضاع در اردوگاه اصلاح‌طلبان به‌گونه‌ای نیست که ائتلاف وی با آنها، بتواند آورده قابل‌توجهی برای روحانی و دولت یازدهم داشته باشد.

